

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش نامه

سال پانزدهم (۱۳۹۳)، شماره ۲۹

بررسی تأثیر نیاکان در منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه*

دکتر عظیم جبّاره ناصرو^۱

استادیار دانشگاه جهرم

دکتر زهرا ریاحی زمین

دانشیار دانشگاه شیراز

چکیده

یکی از مضامینی که در بیشتر منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه دیده می‌شود، حضور قهرمانان و پهلوانان دوره‌های گذشته و تأثیر آنها در داستان است. بررسی منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه فردوسی نشان می‌دهد که نیاکان و درگذشتگان - که اغلب قهرمانان و پهلوانان دوره‌های گذشته هستند - به سه گونه در این منظومه‌ها حضور یافته و تأثیرات بنیادینی در سیر داستان ایجاد کرده‌اند: ۱- نخست اینکه در بیشتر منظومه‌های پهلوانی، دخمه‌ها، قلعه‌ها و گاه مناره‌ای وجود دارد که قهرمان دوره گذشته پندنامه و گنجی در آن به جای گذاشته است؛ اغلب پهلوان/ پادشاه دوره گذشته به وسیله آن پندنامه با قهرمان داستان ارتباط برقرار می‌کند و اندیشه او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ۲- گاه نیز قهرمان دوره گذشته به خواب قهرمان داستان می‌آید و با راهنمایی‌های خود، او را به راهی می‌خواند و یا اینکه از کاری باز می‌دارد. ۳- وجود جنگ ابزارهای پهلوانان دوره گذشته در دست قهرمان داستان. گفتمنی دیگر اینکه قهرمانان مزبور با دیوان و جادوگران ارتباط دارند و اغلب این قهرمانان برای حفاظت از گنجی که پنهان کرده‌اند، از دیوان و جادوان مدد گرفته‌اند. در این جستار کوشش شده است با بررسی منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه فردوسی، حضور نیاکان و چگونگی تأثیر آنها در جریان داستان‌ها بررسی شود.

واژگان کلیدی: منظومه‌های پهلوانی، حماسه سرایی، قهرمانان حماسی، دیو.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۴/۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۳/۱/۲۵

^۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: azim_jabbareh@yahoo.com

مقدمه

بررسی منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه فردوسی نشان می‌دهد که پهلوانان و قهرمانان در گذشته همواره حضوری اثرگذار و تعیین کننده در داستان دارند؛ به گونه‌ای که گاه حضور قهرمان در گذشته مایه امیدواری قهرمان داستان و ادامه جنگ و نبرد می‌شود؛ گاه پهلوان را هدایت می‌کند و راه نجات را به او نشان می‌دهد و حتی سلاح ویژه در اختیار او قرار می‌دهد، مرگ او را پیش بینی می‌کند و...؛ این حضور پر رنگ که به عنوان بن‌مایه‌ای مشترک در بیشتر حماسه‌های منظوم پس از شاهنامه فردوسی تکرار می‌شود، نگارندگان را بر آن داشت تا چگونگی این حضور و نقش آنان را در سیر داستان بکاوند. بررسی اساطیر ایران باستان نشان می‌دهد که ایرانیان همواره برای روان نیاکان ارزش و احترامی زیاد قائل بوده‌اند و همواره ستایشگر روان نیاکان خویش بوده‌اند. نگاهی به فروردین یشت، زامیاد یشت و برخی دیگر از متون پهلوی نشان دهنده این امر است.

کهن‌ترین ذکری که از فره‌وشی‌ها در اوستا شده است، در یسنای هفت هات است که پرستندگان در یک عبارت روح خود را (روانی را که هر کسی را صاحب آن می‌دانستند) پرستش می‌کنند؛ اما در یسنای ۳-۳۷ خود اهورامزدا را همراه با فره‌وشی نیکان ستایش می‌کنند. در فروردین یشت. نیز فره بسیاری از پهلوانان مانند فریدون، جمشید و... ستوده شده است (پورداوود، ۱۳۷۷، صص ۵۹-۱۱). بزرگداشت روان نیاکان تا جایی است که حتی جشن‌هایی مانند فروردینگان را برای بزرگداشت روان نیاکان و درگذشتگان برپا می‌کرده‌اند. البته اچ. دبلیو بیلی از این هم فراتر می‌رود و می‌گوید: «چه بسا واژه «فراورتی (fravarti)» از بن «ورتی (varti)» با معنای دلاوری می‌آید و نماینده روان پهلوانی در گذشته، که مجسمه دلیری شناخته می‌شد، بوده است. در این صورت باید فرض کرد در میان ایرانیان رزمنده، روزگاری آیین پرستش پهلوان رایج بوده که بازماندگان، پهلوانان در گذشته را پرستش می‌کرده‌اند تا از نیروی پهلوانی بالقوه آنان کمک و مدد بگیرند.» (بویس، ۱۳۷۴، ص ۱۶۵). حتی اگر نظر بیلی را در این باره

نپذیریم، نمی‌توان منکر شد که روان نیاکان همواره در روند تصمیم‌گیری‌های قهرمانان داستان در این منظومه‌ها تأثیر بسیار عمیقی دارد؛ به گونه‌ای که دستور و ارشاد قهرمان در گذشته لازم الاجراست و پهلوان به ناچار بدان گردن می‌نهد.

پیش از این درباره « دخمه »، « دیو »، « روان نیاکان » و... نوشته‌هایی به صورت مجزا نگارش شده است؛ برای نمونه:

۱- داریوش اکبر زاده در مقاله « دخمه » (۱۳۶۲) به بررسی ریشه شناختی این واژه پرداخته است.

۲- جلال خالقی مطلق در مقاله « یکی دخمه کردش ز سم ستور » (۱۳۶۵) به بررسی این مصراع در شاهنامه فردوسی پرداخته و به این نتیجه رسیده است که منظور از سم ستور، همان ناخن چارپایان است. دیگر اینکه ایشان بر این باور است که رستم در اصل چنین گفته است: اگر همراه جسد سهراب مسکوک زر یا آلات و اشیاء زر کند، پس از مرگ او دیگران به طمع ربودن زر به گور تجاوز خواهند کرد. از اینرو در دخمه پسر برای تبرک فقط به گذاشتن سم اسب که شیئی مقدسی بوده که همراه مرده می‌کرده‌اند، بسنده کرده است. (خالقی مطلق، ۱۳۵۶، ص ۴۶۵).

۳- عبدالحسین نوشین در واژه‌نامه (۱۳۸۷). به بررسی همین مصراع پرداخته و واژه سُم را به معنی « خانه‌هایی که در زمین یا کوه کنده‌اند » دانسته و معنی آن یعنی ناخن چارپایان را نادرست دانسته است.

۴- احمد طباطبایی در مقاله « دیو و جوهر اساطیری آن » (۱۳۴۳) به تجزیه و تحلیل جوهر اساطیری این موجود خارق العاده پرداخته و کوشیده است سرشت و طبیعت واقعی این موجود را آشکار کند.

۵- ابراهیم میرزای ناظر در مقاله « تفسیر واژه دیو و پری » (۱۳۷۰) با بررسی متون پهلوی و اوستا به بررسی این دو واژه و معرفی دیوهای یاد شده در این متون می‌پردازد.

۶- حسین حسن‌پور و زیور قلی زاده در مقاله « بررسی مفهوم دیو از اوستا تا شاهنامه » (۱۳۸۵) به واکاوی و ریشه‌شناسی کلمه دیو و تحلیل تطبیقی آن در متون

اوستایی، روایات پهلوی و سپس شاهنامه پرداخته و نشان داده‌اند که اصولاً آنها در متون و روایات کهن چه جایگاه و چه نام و چه وظایفی داشته‌اند.

۷- جلال متینی در مقاله « روایتی دیگر از دیوان مازندران » (۱۳۶۳) به بررسی صفات و ویژگی‌های دیوان شاهنامه می‌پردازد و با بررسی جنگ سام با دیوان مازندران در دوره پادشاهی منوچهر، جنگ‌های کیکاووس و رستم با دیوان مازندران و پیکار رستم با اکوان دیو، در دوره کی خسرو، می‌کوشد ویژگی‌های دیوهای شاهنامه را نشان دهد.

۸- ژاله آموزگار در مقاله « دیوها در آغاز دیو نبودند » (۱۳۷۱) به بررسی سیر تغییر و تحول نقش و کارکرد دیوان در دوره باستان و میانه می‌پردازد و از این رهگذر، دیوهای مشهور متون باستان و میانه را نیز معرفی می‌کند.

۹- جمال احمدی در مقاله « در شناخت اسطوره اکوان دیو » (۱۳۸۴ سال) به بررسی و تحلیل این اسطوره با نگاه به « اکومنه » در اوستا می‌پردازد.

۱۰- محمدرضا برزگر خالقی در مقاله « دیو در شاهنامه » (۱۳۷۹) در ۵ بخش: ۱- معانی دیو؛ ۲- دیو در کتب پیش از اسلام؛ ۳- دیوان تازی و دیوان ایرانی؛ ۴- دیو در شاهنامه ۵- نام‌های دیوان در شاهنامه، به بررسی نقش و کارکرد دیوان در شاهنامه پرداخته است.

۱۱- آرش اکبری مفاخر در دو مقاله « دیوان در متون اوستایی و فارسی باستان » (۱۳۸۷)، « دیوان در متون پهلوی » (۱۳۸۸) به بررسی نقش و کارکرد دیوان در دوران باستان و میانه پرداخته است.

اما تا آنجایی که نگارندگان اطلاع دارند، تاکنون به بررسی پیوند میان قهرمانان در گذشته با دخمه، دیوان و جادوان و هم‌چنین چگونگی تأثیر آنها در منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه و نمود آنها در سیر داستان پرداخته نشده است. در این جستار تأثیر نیاکان در منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه بررسی می‌شود.

۱- بررسی حضور پهلوانان در گذشته در دخمه‌ها، قلعه‌ها و...

۱-۱- در شهریارنامه، هنگامی که شهریار به همراه ارژنگ شاه به قصد شکار راهی می‌شود.

یکی گور آمد بر شهریار ز سر تا به دم پیکرش بد نگار
(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷، ص ۷).

شهریار برای شکار او اسب می‌تازد؛ تا هنگام شب او را دنبال می‌کند، اما نمی‌تواند گور را شکار کند و از لشکر خود جدا می‌افتد. بر فراز کوه قلعه‌ای را می‌بیند و به سوی آن حرکت می‌کند. در دامان آن کوه مرغزاری می‌یابد و در کنار چشمه آب به خواب می‌رود؛ وقتی از خواب بیدار می‌شود، پیری را بالای سر خود می‌بیند که خوانی از خورش در دست دارد. پیر به او می‌گوید: آیین من این است که هر کس که به اینجا وارد شود، سه روز مهمان من باشد و سپس به خانه خود بازگردد. شهریار از خوان پیر می‌خورد و سپس به همراه پیر راهی قلعه می‌شود. هنگامی که وارد قلعه می‌شوند ناگهان پیر پنهان می‌شود. شهریار در قلعه به دنبال راه خروج از در می‌گردد؛ اما همه درها به روی او بسته می‌شود. خانه‌های درون قلعه، همه پر از جواهرات است. شهریار در آن قلعه لوحی زرین می‌یابد که بر روی آن نوشته شده است:

نوشته بدان لوح کای نامدار چنین است آیین رسم گذار
... محال است از این جای رفتن برون که این جا طلسم است و گرداب خون
... مر این قلعه را ساخت هنگام عیش جهانجوی جمشید فرخنده کیش
همه گنج ایران در این قلعه کرد ز بیم گزند آن شه راد مرد
چنین کرد جادویی مرزکار که یک مرد گردد رها زین حصار
که باشد جهانجوی از پشت زال سرافراز گردنکش بی‌همال

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷، صص ۸-۹).

هم‌چنین بر روی این لوح نوشته شده است که این قلعه در زمان لهراسب گشوده خواهد شد ولی پهلوان در راه گشودن آن رنج بسیار می‌کشد. سپس زنگی سیاه به نبرد او می‌آید که شهریار او را به دو نیم می‌کند. سپس بادی بسیار سرد می‌وزد و تا سه روز شهریار بی آب و نان در آن قلعه می‌ماند. در روز چهارم، گنده پیری نزد او می‌آید و خود را مرجانه ساحر معرفی می‌کند و به او می‌گوید: آن گور پر نقش و نگاری که تو در راه دیدی من بودم که در آن قالب درآمدم تا تو را به اینجا بکشانم. سپس به شهریار ابراز عشق می‌کند و خطاب به او می‌گوید: تنها راه نجات تو از این قلعه، این است که به من کام بدهی. شهریار نمی‌پذیرد و همچنان در قلعه می‌ماند. در این بخش، داستان قطع می‌شود و جریان آن به سوی دیگری کشیده می‌شود. در ادامه داستان افتادگی وجود دارد و مشخص نیست که شهریار چگونه خود را از قلعه نجات می‌دهد. فقط سراینده اشاره‌وار بیان می‌کند که از دود آن قلعه زیر و زبر می‌شود و در قلعه هم گشوده می‌شود. (همان، ص ۱۷). سپس شهریار برای بردن گنجی که درون آن قلعه وجود دارد، راهی قلعه می‌شود؛ اما:

ز دربند دژ چون درآمد دلیر یکی ازدها دید مانند قیر
سپهدار دانست کآن ازدها نباشد بجز جادویی بی‌بها
(همان، ص ۲۴).

شهریار نام خداوند را به زبان می‌آورد و سپس بدون هیچ جنگ و درگیری آن گنج را با خود می‌آورد. *پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
۱-۲- در جهانگیرنامه، رستم در ادامه سفر و حرکت به سوی سرزمین آزادچهر به مناره‌ای می‌رسد که بر فراز آن لوحی خطاب به رستم وجود دارد و بر روی آن چنین نوشته شده است:

چو خواهی که جان زین بیابان بری روان زین بیابان به پایان بری
منه روز در وادی او قدم که در وی نبینی بجز درد و غم

... یکی چشمه آب زیر منار نهان است، از عقل کن آشکار
چو پیدا شود چشمه دلپذیر ز بهر بیابان از آن آب، گیر
... در این جایگه ای سر سرکشان ز بهرت منجم نهاد این نشان
(مادح، ۱۳۸۰، ص ۷۵).

رستم همان گونه که بر آن لوح نوشته شده است، عمل می‌کند و راهی بیابان می‌شود. پس از گذر از بیابان به کوهی می‌رسد که اطراف آن بسیار سبز و خرم است. اینکه منظور از منجم چه کسی است و چرا بر روی آن منار به راهنمایی رستم پرداخته است، مشخص نیست.

۱-۳- در جهانگیرنامه، جهانگیر و سپاهیان‌ش به حصار می‌رسند که نام آن « فراموش کردش » است. این حصار دارای چند ویژگی اساسی است: ۱- در زمان جمشید بنا شده است. ۲- افراد زیادی به درون این دژ رفته‌اند ولی نتوانسته‌اند از آن بیرون بیایند. رفتن به درون آن آسان است؛ ولی بازگشت از آنجا غیر ممکن. ۳- همینکه فرد برای خروج از قلعه به سمت در می‌شتابد، در قلعه بسته می‌شود. ۴- هنگامی که شب فرامی‌رسد، جهانگیر جایگاه بلندی را می‌یابد که در میان آن جایگاه، گنبدی نیلی رنگ وجود دارد و بر بالای آن گنبد دو میل و بر روی آن میل‌ها هم مرغی از جنس طلا قرار دارد. در سوی دیگر نیز چرخ‌ی از فولاد ناب می‌چرخید که نیزه‌ای میان تهی در آن چرخ بسته شده بود که مانند نی دارای سوراخ‌های بسیاری بود. هنگامی که چرخ می‌چرخید، از آن سوراخ‌ها آتش زبانه می‌کشید و از بیرون به نظر ازدها می‌آمد. ۵- کسی آن چرخ را نمی‌چرخاند و به جادویی می‌چرخید. ۶- بر گرد گنبد خطی از زر می‌یابد با این مضمون:

... نیاری برون شد دگر زین حصار بمیری در اینجا به خواری و زار
نبیند تو را کس دگر در جهان فراموش می‌کن سراسر جهان
(همان، ص ۲۲۹).

۱-۴- در فرامرزنامه، نیز به چنین مضمونی با چندین نکته برمی‌خوریم: ۱- فرامرز برای آزاد کردن دختران نوشاد هندی از چنگ کناس دیو، روانهٔ نبرد او می‌شود. «ربودن دختران و نجات آنان به شیوه‌های گوناگون یکی از بن‌مایه‌های اسطوره‌های هند و ایرانی را تشکیل می‌دهد و در شاهنامه^۱ و برخی حماسه‌های دیگر، نمونه‌هایی دارد» (حسام پور، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵). دربارهٔ این موضوع می‌توان گفت گرفتار شدن زن، گاو و یا آب به منزلهٔ نمادهای زایش و باروری در چنگال اهریمن و نجات آنها به دست ایزد و یا پهلوان، بنیانی اسطوره‌ای است که در اساطیر هند و ایرانی فراوان دیده می‌شود. قرشی دربارهٔ ارتباط این موجودات با یکدیگر می‌نویسد: «از گذشته‌های دور، رابطهٔ آسمان- ماه با گاو، آب، زمین، کوه، انسان و خورشید- آسمان رابطه‌ای مسلم در اساطیر هند و اروپایی بوده است.» (قرشی، ۱۳۸۰، ص ۲۰۸). با توجه به مطالب یاد شده می‌توان گفت نخستین آزمون مهم و بنیادین پیش روی پهلوان، آزمودن توانایی او برای رهایی عوامل زایش و باروری از دست عنصر بدی است؛ چون در واقع با گرفتاری او در دست شرّ، خوبی و خیر از میان خواهد رفت. ۲- فرامرز کناس دیو را از میان برمی‌دارد. با کشته شدن کناس دیو، «همان گنبد تیره پر جوش گشت». ۳- در آن گنبد- جایگاه کناس دیو- تختی سنگی می‌یابند که ضحاک، خطاب به فرامرز نوشته و در آن یادآور شده است که گنج درون گنبد را برای فرامرز گذاشته است و هنگامی که فرامرز به آنجا برسد، پس از بریدن سر دیو می‌تواند آن طلسم‌ها را بشکند و گنج را بردارد. ۵- در آن گنبد گنج‌های بسیاری وجود دارد که ضحاک یادآور می‌شود برای محافظت از آن گنج‌ها کناس دیو را نگهبان آن گنج قرار داده است. دیگر اینکه در این جا نیز بر پند نامه ای نوشته شده است که بخشی را برای پادشاه ببر که در آن زمان کی‌کاووس است. ۶- در این پندنامه، مانند پندنامه‌های دیگر از بی‌وفایی روزگار و... سخنی به میان نمی‌آید (فرامرزنامه، بخش نخست، ۱۳۸۲، صص ۷۱-۸۵).

۱-۵- فرامرز پس از کشته شدن کناس دیو، روانهٔ مبارزه با گرگ گویا می‌شود. در این بخش نیز چند نکته وجود دارد: ۱- در منظومه‌های پهلوانی دیگر، معمولاً دیو و یا

جادو در قالب گوری نمایان می‌شود و پهلوان را به دنبال خود به بیراهه می‌کشاند و از این طریق او را اسیر می‌کند. ۲- گرگ گویا به فرمان جمشید نگهبان گنجی است که او در آن کوه پنهان کرده است ۳- گویا جمشید نیز از طریق منجم باخبر بوده است که روزی پهلوانی از راه می‌رسد که آن گرگ گویا را از میان برمی‌دارد و گنج را نیز با خود می‌برد. بنابراین از گرگ گویا می‌خواهد او را به سوی گنج راهنمایی کند. ۴- گرگ گویا سنگ خرابی را از زمین برمی‌گیرد و نیز سپر را به سر می‌گیرد، بیژن با دیدن این رفتار، او را به خنجر می‌کشد. به نظر می‌رسد، بر اساسی طرحی از پیش تعیین شده، کارکرد نگهبانان گنج به این شکل است که تا روزی که یابنده گنج، گنج را نیافته است، زنده بمانند. با یافته شدن گنج، عمر آنها نیز به پایان می‌رسد. ۵- در اینجا نیز یادآوری شده است، که بخشی از گنج برای کی‌کاووس، پادشاه وقت فرستاده شود. ۶- با کشته شدن گرگ گویا، فرامرز و همراهانش وارد آن غار می‌شوند و با پیکر نوش زاد بن جمشید روبه‌رو می‌شوند که لوحی زرین نیز بر پیکر او قرار دارد. در مطالب نوشته شده بر این لوح چند نکته وجود دارد: ۱- نخست اینکه نوش زاد بن جمشید خود را معرفی کرده است و از نام و نژاد خود گفته است ۲- از دلاوری‌ها و برخورداریهای خود از دنیا می‌گوید و فرامرز را از تکیه کردن به دنیا و خوشی‌های آن بر حذر می‌دارد و از او می‌خواهد تا از فرجام او عبرت بگیرد. ۳- نوش زاد بن جمشید از آمدن فرامرز باخبر است:

شنیدم ز گفتار هندوستان که آیی تو از زابل و سیستان
 نهاده ز بهر تو ای برده رنج رها کن مرا و تو بردار گنج
 (همان، ص ۸۹).

۴- گرگ گویا، از سوی نوش زاد بن جمشید پاسبان آن گنج است. ۵- فرامرز به جز رخت و جامه خسروی، کوپال و تیغ و تاج زرین و تخت نوش زاد، همه گنج را با خود می‌برد. ۶- نکته کلی: همه این گنج‌ها پس از گذر از خان‌ها و یا خانواره‌هایی برای پادشاه عاید پهلوان می‌شود.

۱-۶- در فرامرنامه، پادشاه قیروان دفتری با خود دارد که آن را گرشاسب نوشته است. در آن دفتر چند نکته وجود دارد: ۱- نخست اینکه گرشاسب در آن دفتر اشاره کرده است که جوانی پهلوان و خردمند از نژاد من به این مرز می‌آید که :

برآید ز دستش سه کار بزرگ کز آن خیره گردد دلیر سترگ
 به کشور هویدا شود پنج دد کز ایشان جهانی درافتد به بد
 دو شیر و دو گرگ است و یک اژدها که گیتی از ایشان شود پر بلا
 ... به دست وی آید ددان را هلاک نباشد مر او را به دل ترس و باک
 (فرامرنامه، بخش دوم، ۱۳۸۶، ص ۳۲۰).

۲- گرشاسب در آن دفتر پهلوی یادآور شده است که برای پای مزد فرامرز گنجی را پنهان کرده است که پس از کشتن ددان می‌تواند به آن دست یابد. ۳- دیگر اینکه در این دفتر، چهره فرامرز نیز تصویر شده است و سپاهیان با دیدن آن تصویر، گویی فرامرز را می‌بینند. ۴- فرامرز روانه نبرد با ددان می‌شود و همه آنها را از پای درمی‌آورد. سپس برای برداشتن گنج گرشاسب عازم می‌شود. به چاهی می‌رسد که طلسمی در آن قرار دارد. مردی خنجر به دست از جنس فیروزه بر اسبی از جنس زر سوار شده است. فرامرز یکی از یارانش را درون چاه می‌فرستد تا از چند و چون چاه باخبر شود؛ اما ناگاه خنجر بر گردن او فرود می‌آید و آن فرد کشته می‌شود. سپس فرامرز، طلسم چاه را می‌شکند و وارد چاه می‌شود. ۵- در آنجا افزون بر جواهرات، لوحی از جنس یاقوت می‌یابد که در آن چند نکته وجود دارد: الف)- آن پندنامه از سوی گرشاسب و خطاب به فرامرز نوشته شده است و در آن یادآور شده است که آن گنج را به عنوان پای رنج برای فرامرز نهاده است. ب)- به بی‌اعتباری جهان اشاره می‌کند و از فرامرز می‌خواهد دل به جهان و خوشی‌های آن نبندد. ج)- سپس به دلاوری‌ها و برخورداری‌های خود اشاره می‌کند و از فرامرز می‌خواهد که تنها در پی رضایت خداوند باشد.

۱-۷- در فرامرنامه، فرامرز در ادامه سفر به سرزمین باختر به دخمه هوشنگ می‌رسد. در این دخمه چند نکته اساسی وجود دارد: ۱- نخست اینکه هوشنگ پیش-

بینی نمی‌کند که چه کسی به دخمه او وارد می‌شود و نامی از وارد شونده به دخمه نمی‌برد:

هر آن کس که این خط بخواند بداند که دنیا مقام فناست
(فرامرنامه، بخش دوم، ۱۳۸۶، ص ۳۵۴)

۲- هوشنگ برخلاف دیگران برای وارد شونده به حصار خود، گنجی باقی نگذاشته است. و یادآور می‌شود که:

ندارم به چیزی دگر دسترس همین پند من یادگار است و بس
خردمند آزاده نیکبخت مر این پند به داند از تاج و تخت
(همان، ص ۳۵۴)

اینکه هوشنگ برای وارد شونده به دخمه خود گنجی نگذاشته است، شاید به این دلیل باشد که ۱- پیش‌بینی نکرده است پهلوانی ویژه- از آن گونه که در داستان‌های دیگر دیده می‌شود- وارد آنجا شود. ۲- پهلوان برای رسیدن به آن دخمه از خان و یا خانواده‌ای نگذاشته است؛ پس دلیلی برای یافتن گنج وجود ندارد.

۳- پندنامه‌ای که هوشنگ برای وارد شونده‌گان به دخمه باقی گذاشته است، افزون بر پندهای دیگران مانند بی‌اعتباری جهان و دل نبستن به دنیای دون، نکات دیگری را نیز گوشزد می‌کند:

نخست ای خردمند آزاده خوی سوی نیکویی دار پیوسته روی
... و دیگر زبان را به گفتار بد نگهدار ای مهتر پر خرد
دگر کار امروز را بی‌گمان اگر بخردی، باز فردا ممان
...کسی را که یک ره به پاکیزه رای کجا آزمودی، دگر مازمای
ابا مرد نادان به کار درشت مشو گرنه زان خواری آید به مشت
سخن هر چه گویی به دانش بسنج بدان تا ز گفتار نایی به رنج
نگویی دگر راز خود پیش زن که هرگز نباشد زنی رای زن...

(همان، صص ۳۵۴-۳۵۵)

۸-۱- در بهمن نامه، بهمن برای رسیدن به دخمه نیاکان رستم، ناگزیر است از

هفت خان بگذرد:

بیابان و ریگ است فرسنگ شصت که آب و گیاهت نیاید به دست
 بسی بی‌کران گه میان اندرون که خواند بلورش همی رهنمون
 چو خورشید تابد بر آن سنگ‌ها نیابد گذر کس به فرسنگ‌ها
 اگر مرغ بالاش پران شود از آن تابش کوه بریان شود
 (ایران شاه ابن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰، ص ۴۱۰)

در خان دوم کوه زنبور است که در این مرحله زنبورها به سپاهیان بهمن حمله می‌برند (همان، ص ۴۱۰). در خان سوم دریایی است پر از مار و ماهی و نهنگ جنگی (همان، ص ۴۱). در خان چهارم جنگ با سگسارهاست (همان، ص ۴۱۱). در خان پنجم جنگ با جادوان در جزیره است (همان، ص ۴۱۱) و خان ششم، نبرد با گلیم گوشان است (همان، ص ۴۱۱). در خان نخست، بهمن بدون هیچ گونه هنرنمایی از بیابان می‌گذرد؛ در خان دوم دستور می‌دهد برای از میان بردن زنبورها در آن کوه، آتش برافروزند و با استفاده از آن، زنبورها را نابود می‌کند؛ در خان سوم بی‌هیچ هنرنمایی و مشکلی از دریا می‌گذرد؛ در خان چهارم و پنجم، با فرستادن هدیه‌هایی نزد سگسارها و جادوان با آنها دوستی برقرار می‌کند و بدین ترتیب از این دو خان به آسانی می‌گذرد؛ در خان ششم با دوالپایان روبه‌رو می‌شود و شمار زیادی از سپاهیان کشته می‌شوند؛ بهمن باز هم بی‌آنکه کار برجسته‌ای انجام دهد، برای پادشاه دوالپایان باج می‌فرستد و او را رام می‌کند؛ سرانجام در خان هفتم با گلیم گوشان مواجه می‌شود و باز هم به شیوه خان‌های گذشته برای پادشاه آنها باج می‌فرستد تا اجازه عبور بیابد. گفتنی مهم این‌که در بهمن نامه، برخلاف داستان‌های دیگر که پهلوان برای رسیدن به دخمه، اغلب دشواری‌های زیادی را پشت سر می‌گذارد و پهلوانی‌های زیادی از خود نشان می‌دهد، در بهمن نامه، بهمن بیشتر باج گزار است تا پهلوانی از گونه پهلوان‌های دیگر. ۲- بر

در ورودی دخمه، سواری کمانور سوار بر اسبی زرین دیده می‌شود که تیرهایی در کمان دارد و هر کس که به اندیشه بد به آنجا نزدیک شود، با تیر او را هدف قرار می‌دهد. این سوار در عین حال که نگهبان دخمه است (گویا هر دخمه باید نگهبانی داشته باشد) کلید ورود به دخمه نیز هست. ۳- بهمن تصمیم می‌گیرد بر قبه‌ای که در میان دخمه‌گاه است سوار شود که ناگهان بادی می‌وزد و بهمن را به زمین می‌زند. سپاهیان بهمن از شدت ترس به جان هم می‌افتند و شمار زیادی از سپاهیان به وسیله یکدیگر کشته می‌شوند. ۳- در این دخمه بر خلاف دخمه‌های دیگر که از آن یک نفر است، ۴ نفر مدفون هستند: گرشاسب، نریمان، سام و رستم. ۴- بر فراز سر هر یک از این چهار تن لوحی وجود دارد که چند نکته مهم در آنها شایسته یاد کرد است: ۱- معرفی خود و یادکرد دلیری‌ها و کارهای برجسته خود. ۲- سخن گفتن از بی‌اعتباری جهان و دعوت بهمن به دل بسته نشدن به دنیا و مافیها. ۳- هر ۴ تن از آمدن بهمن به آن دخمه واقفند و خطاب به او سخن گفته‌اند. ۵- از ستم‌کاری‌های بهمن در حق خاندان خود واقفند و از او گلایه می‌کنند «نه پاداش ما بود کردار تو». در این میان رستم بیش از همه از بهمن گلایه می‌کند:

من آگاه بودم ز کردار تو ز خودکامی و تیز بازار تو
 فراموش گشته تورا رنج من به تاراج داده همه گنج من
 پس از من مرا خانه کرده خراب به خون ریختن داده دل را شتاب
 پسر کشته و باب کرده به بند رسانیده بر کودکان بر گزند
 نه پاداش من بود کردار تو بیچند روان گنهکار تو...
 (همان، ص ۴۳۱)

۶- گرشاسب دو پاره الماس به عنوان پای رنج به او می‌دهد (همان، ص ۴۲۷).
 نریمان سه پاره یاقوت (همان، ص ۴۲۸) سام، چهل گنج نامه (همان، ص ۴۳۰) و رستم
 جام گیتی‌نما (همان، ص ۴۳۴) را به عنوان پای رنج به او می‌بخشند. ۷- بهمن دستور
 می‌دهد تا دخمه را از نو بسازند و قول می‌دهد که هر ۵ سال از قنوج برای دخمه پول

بفرستد و نگهبانی برای آن دخمه مشخص می‌کند. بن‌مایه‌ای که در اغلب این دخمه‌ها تکرار می‌شود، این است که درون هر دخمه گنجی قرار دارد. نگاهی به اساطیر ملل باستان مانند بین‌النهرین، یونان، ایران پیش از آریایی، ژاپن، مصر، فنیقیه و حتی ملل غیر باستانی مانند مکزیکی‌ها نشان می‌دهد که با توجه به باور این ملل دربارهٔ دنیای پس از مرگ و نیازمندی مرده به اسباب و وسایل دنیوی، به همراه او اشیاء مورد نیازش را دفن می‌کردند. این اشیاء گاه شامل خوراکی‌ها و ظروف مورد نیاز برای غذا خوردن می‌شد و گاه نیز شامل طلا و جواهرات و ... (در این باره رک : ویو، ۱۳۷۵، ص ۲۴؛ ژیران، ۱۳۷۵، ص ۲۹؛ جین گرین، ۱۳۷۶، ص ۹۴؛ شرف الدینی، ۱۳۷۹، ص ۱۵؛ کوچیکی، ۱۳۸۰، ص ۱۲؛ کندری، ۱۳۷۲، ص ۲۲۷). چندان دور از ذهن نیست اگر چنین تصور کنیم که به تبعیت از سنتی رایج در آن دوران به همراه این پادشاهان و پهلوانان درگذشته طلا و جواهراتی دفن شده باشد که در چنبرهٔ اغراق آمیز حماسه تبدیل به گنج‌هایی شگفت انگیز شده است.

۹-۱- در گرشاسب نامه، گرشاسب در ادامهٔ گشت و گذار در سرزمین هند به دخمهٔ سیامک می‌رسد. این دخمه چند ویژگی اساسی دارد: ۱- نخست اینکه دروازهٔ این دخمه تنها به این شرط باز می‌شود که همه لباس خدمتکاران بپوشند و به نیایش پردازند تا در دخمه باز شود. به راهنمایی ملّاح، همگان چنین می‌کنند. ۲- در گرشاسب نامه همه چیز توأم با شگفتی و افسانه است. در این بخش نیز با نیایش گرشاسب و همراهانش، بر دیوار دژ، مردی هویدا می‌شود که سه چشم است که دو تا از چشم‌ها در زیر ابرو باز است و دیگری بر بالای ابرو. این مرد که گویی نگهبان دخمه است، افسونی می‌خواند که بدان درهای زیادی باز می‌شود. ۳- در آن دخمه درختی وجود دارد که:

همه برگ او چون سپرهای زرد	پدیدار در هر یکی چهر مرد
... چنین گفت کاغاز گیتی درست	نخست این بُد از هر درختی که رُست
همه ساله این میوه باشد بروی	چو شکر به طعم و چو عنبر به بوی

... ازین هر که یک میوه یابد خورش یکی هفته بس باشدش پرورش
(اسدی طوسی، ۱۳۱۷، صص ۱۷۸-۱۷۹)

۴- در این دخمه بتی از چهره سیامک ساخته‌اند تا « گسارند با بت غم از چهر
اوی». نگاهی به اساطیر ملل نشان می‌دهد که در اساطیر بین‌النهرین نمونه این آیین
دیده می‌شود. برای نمونه گیلگمش برای دوست از دست رفته خود، مجسمه ای بر پا
می‌کند. (در این باره رک: مک کال، ۱۳۷۳، ص ۳۹). ۵- کسی حق ندارد از آن دخمه
چیزی بیرون ببرد. ۶- لوحی در آن دخمه وجود دارد که بر آن سیامک به معرفی خود و
برخورداری‌هایش می‌پردازد و سپس گرشاسب را از دل بستن به دنیا بازمی‌دارد. ۷-
گرشاسب از راهنما می‌خواهد او را پندی دهد. راهنما نیز به او چند پند می‌دهد: ۱- به
هستی خدا آگاه شود. ۲- از خداوند بترسد، از بدی به او پناه ببرد و از گمان و گناه به
دور باشد. ۳- از گناه پنهانی بترسد، چون خداوند همه جا هست. هم چنین درباره
دشمن‌های انسان به گرشاسب می‌گوید:

سه بدخواه داری به بد رهنمون دو پوشیده در تن یکی از برون
درونت یکی خشم و دیگر هواست برون مستیی کز خرد نارواست
(اسدی طوسی، ۱۳۱۷، صص ۱۸۰-۱۸۱)

۱-۱۰- گرشاسب در ادامه راه به دخمه تهمورث می‌رسد. این دخمه چند ویژگی
دارد: ۱- تهمورث، نخست خود و نژادش را معرفی می‌کند و سپس گرشاسب را از
گناه کردن، غم خوردن و بد اندیشی باز می‌دارد. ۲- تهمورث از آمدن گرشاسب آگاه
است و خطاب به او می‌گوید: تنها تو هستی که می‌توانی این طلسم را بگشایی. ۳- در
دخمه گنج‌های زیادی وجود دارد که به نظر می‌رسد از آن گرشاسب باشد؛ هر چند که
سخنی از گنج برداشتن گرشاسب به میان نمی‌آید. ۴- تهمورث، گرشاسب را از گردیدن
دور تابوت زرین بر حذر می‌دارد؛ زیرا در آن حلقه، یاره و گیسبند هواست، جامه‌ای
که سروش برای آدم آورده است و گوهری که در آب به هنگام تاریکی مانند خورشید
نور می‌دهد و همه این‌ها از آن پیغمبری است که آب حیوان به دست می‌آورد. ۵-

گرشاسب نیز نشان کاخی بر آن استودان می‌گذارد. (بنایی بر آن دخمه می‌سازد) همان، صص ۱۸۵-۱۸۷).

۱-۱۱- در سام نامه، سام در مسیر حرکت خود به کاخی می‌رسد که در آن تختی زرین وجود دارد و پادشاهی نیز بر آن تخت است. کنار آن تخت، لوحی است که از آن تهمورث است و چند ویژگی دارد: ۱- در آن لوح پیش بینی نشده است که چه کسی وارد آنجا می‌شود. ۲- پندنامه‌ای نسبتاً طولانی دارد که در آن تهمورث خواننده را از بدی کردن به انسان‌های آزاده، امید بستن به انسان‌های بدگوهر، راز گفتن به همه کس، گفتاری که از روی دانش نباشد، ایمن بودن از مرد دورنگ و لاف زدن به کارهای کرده نزد دوست، بر حذر می‌دارد. سپس به توصیف دلآوری‌های خود می‌پردازد و در پایان نیز از بی‌اعتباری دنیا و دل نیستن به آن سخن می‌گوید. ۳- دیگر اینکه شمشیری را که نام سام بر روی آن نوشته شده است، به او می‌دهد تا به وسیله آن دیوان را از میان بردارد. ۴- گنجی در آنجا وجود ندارد و خود تهمورث هم اشاره می‌کند که پند او گنج اوست. (خواجوی کرمانی، ۱۳۸۶، صص ۵۴۴-۵۴۸).

۱-۱۲- سام در مسیر حرکت به سوی چین، به کاخی می‌رسد که از آن جمشید است. از وجود تابوت او در دخمه سخنی گفته نمی‌شود؛ اما با توجه به نصایح جمشید به سام و اینکه « به من بنگر و زو دل ایمن مدار » و:

هر آنگه که آیی بدین سرزمین ننگه کن به جمشید با فرّ و دین

(همان، صص ۱۱۳)

به نظر می‌رسد که تابوت او درون کاخ وجود دارد. بر لوح زرینی درون کاخ که خطاب به سام نوشته شده و در آن جمشید پس از معرفی خود، سام را از پرداختن به دنیا بازمی‌دارد. هم‌چنین گنجی در آنجا وجود دارد که از آن سام می‌شود.

در اغلب این دخمه‌ها^۲ با جسدی مومیایی شده بر روی یک تخت و درون غار، در دل کوه و یا در زیر زمین روبه‌رو می‌شویم. نخستین پرسشی که در ذهن مطرح می‌شود، این است که آیا این شیوه دخمه‌گذاری همان است که در آیین زرتشت به آن

برمی‌خوریم و یا اینکه شیوه‌ای است متفاوت با آن. نگاهی به متون زرتشتی و از جمله وندیداد نشان می‌دهد دخمه مکانی است کاملاً روباز که آفتاب بدان می‌تابد و باران بر آن می‌بارد. درون آن سه ردیف بریدگی ساخته‌اند که خاص مردان، زنان و کودکان است. در وسط دخمه چاه بزرگ و عمیقی به نام «استودان» به معنی استخوان دان است. مرده‌کش‌ها پس از اینکه مرده را در در بالای برج نهادند، از دخمه خارج می‌شوند که بلافاصله کرکس‌ها و لاشخورها به سر مرده می‌ریزند و به یک چشم بر هم زدن گوشت و پوست و امعاء و احشاء او را می‌بلعند و اسکلتی از مرده باقی می‌ماند. مرده‌کش‌ها روز بعد به دخمه می‌روند و استخوان‌ها را در استودان می‌ریزند. (در این باره رک: وندیداد، صص ۱۰/۸؛ مهدی‌زاده، ص ۸؛ سودر بلوم، ص ۵۰۴؛ رضی، ص ۶۸۶). در همه متونی که درباره دخمه سخن گفته‌اند، چند نکته مهم وجود دارد: ۱- دخمه باید مکانی روباز باشد که باران بر آن ببارد و آفتاب بر آن بتابد؛ ولی دخمه‌هایی که در این متون منظوم از آنها یاد می‌شود، هیچ کدام چنین ویژگی‌ای را ندارند و همه در دل کوه، درون غار و یا در زیر زمین قرار گرفته‌اند ۲- جسد‌ها در دخمه‌های زرتشتی کاملاً به وسیله لاشخورها خورده می‌شوند و استخوان‌های آنها نیز درون استودان ریخته می‌شود؛ درحالی که در این دخمه‌ها جسد مومیایی شده است. ۳- دخمه‌های زرتشتی مکانی است بسیار کوچک و البته منفور که مکان و مأوای حشرات و جانوران موذی است؛ اما این دخمه‌ها اغلب وسیع و دارای نگهبان هستند و سخنی از منفور بودن این مکان‌ها به میان نمی‌آید. با وجود تفاوت‌هایی که میان دخمه‌های زرتشتی و دخمه‌های روایت شده در متون منظوم پس از شاهنامه فردوسی وجود دارد، ممکن است این فرضیه به ذهن متبادر شود که چه بسا این آیین افسانه‌ای بیش نباشد؛ اما نگاهی به دخمه‌های تاریخی مانند دخمه شاپور اول، آرامگاه شاهان هخامنشی در تخت جمشید، قدمگاه، گور، نیایشگاه صخره‌ای در ارسنجان فارس و... نشان می‌دهد که احتمالاً گونه دیگری از دخمه‌گذاری نیز در ایران رایج بوده است. (در این باره رک: حیدری، ۱۳۸۳، صص ۱۷۵-۱۸۹؛ بشاش، ۱۳۸۱، صص ۸۵-۸۹؛ حکمت، ۱۳۰۶، صص ۴۶۷-۴۷۸). »

سیسیرو، اسیوس، هرودوت و استرابو نقل می‌کنند که مغان زرتشتی جسد‌ها را در برابر سگ‌ها یا لاشخورها قرار می‌دادند. پارسی‌های دوره هخامنشی آنها را مومیایی می‌کردند. ... ولی طبق گفته گزنفون، کوروش می‌گوید: «ای فرزندانم بدن مرا بعد از مرگ نه در طلا و نه در نقره قرار مدهید، بلکه بلافاصله در زمین بگذارید». (مهدی زاده، ۱۳۷۹، ص ۳۶۲) این مطلب دو نکته را نشان می‌دهد: ۱- نخست اینکه مراسم مربوط به مردگان در مورد هخامنشیان با آنچه در دین زرتشتی رایج است، اختلاف داشته است. گور داریوش بزرگ و خاندان هخامنشی در نقش رستم نشانگر این است که شاهان هخامنشی قانون منع و جلوگیری از دفن مرده را رعایت نمی‌کرده‌اند. ۲- دیگر اینکه به نظر می‌رسد بنا به گفته کوروش، پادشاهان و بزرگان را به همراه طلا و جواهرات دفن می‌کرده‌اند. حاصل کلام اینکه به احتمال بسیار قوی دخمه‌هایی که در متون منظوم پس از شاهنامه فردوسی از آنها سخن به میان آمده است، از گونه دخمه‌های شاهان هخامنشی در تخت جمشید و نقش رستم بوده است.

۲- حضور پهلوانان فوت شده در خواب قهرمان داستان و راهنمایی او

۲-۱- در خواب دیدن زال کیخسرو را: در شهریار نامه، هنگامی که فرامرز، لهراسب شاه را در حالی که زخمی شده است به سیستان می‌آورد، از زال می‌خواهد نزد لهراسب شاه برود؛ اما زال در پاسخ می‌گوید:

ز لهراسب چون یاد آید مرا به غم در دل شاد آید مرا
 ... دل من ز لهراسب ترسان بود چه برگی که از باد لرزان بود
 ندانم چه آید بدین دودمان ز لهراسب کو هست شاه جهان
 بترسم بینمش از ترس روی کز او بر تن من شود راست موی
 (مختاری غزنوی، ۱۳۷۷، ص ۱۹۶)

زال از بهمن و ستم‌هایی که بهمن بر خاندان او روا می‌دارد، آگاه است و به همین دلیل نمی‌خواهد لهراسب شاه را ببیند. اما شب هنگام در خواب کیخسرو را می‌بیند که

بر تخت زر نشسته است و چون زال آهنگ رفتن نزد او می‌کند، کیخسرو برافروخته می‌شود و خطاب به زال می‌گوید:

چرا سر ز پیمان من تافتی بر شاه لهراسپ نشتافتی
نبینی چه تو روی لهراسپ را کنی شاد از این جان ارجاسپ را
... مکن آنکه دشمن شود شادکام برآید ز کین تیغ تیز از نیام
چنان دان که بر تخت کیخسرو است نه لهراسپ بر تخت شاه نو است
(همان، ص ۱۹۷)

زال در پاسخ می‌گوید: من نمی‌خواهم از فرمان پادشاه سر بیچم؛ اما هر گاه لهراسپ شاه را می‌بینم، غمی دلم را فرا می‌گیرد؛ کیخسرو نیز آگاه از رخدادهای آینده، در پاسخ می‌گوید:

بدو گفت خسرو نباشد گزیر ز رای خداوند ناهید و تیر
کنون خیز و فرمان لهراسپ بر وزین لرزه بر جان ارجاسپ بر
(همان، ص ۱۹۷)

زال چون از خواب بیدار می‌شود، نزد لهراسپ می‌رود، به او امیدواری می‌دهد و زخم‌های او را مداوا می‌کند.

۲-۲- در جهانگیرنامه، رستم در ادامه راه و حرکت به سوی سرزمین آزادچهر، درمانده می‌شود و نمی‌داند که از چه راهی باید برود تا به مقصد برسد. شب هنگام به خواب می‌رود. پیری - که از نام و ماهیت او سخنی به میان نمی‌آید - به خواب او می‌آید. نخست رستم را از اینکه به قضا و قدر الهی راضی نبوده و پس از کشتن سهراب سر به کوه و بیابان گذاشته است، سرزنش می‌کند و سپس راه درست را به او نشان می‌دهد. هم‌چنین او را از وجود اژدهایی در مسیر باخبر می‌کند. رستم بامدادان به همان راهی که پیر به او گفته است، می‌رود؛ در راه و بر کنار چشمه آب اژدها را می‌بیند و او را از میان برمی‌دارد. (مادح، ۱۳۸۰، صص ۶۸-۷۰).

۲-۳- در جهانگیرنامه، جهانگیر از گشودن طلسم نا امید می‌شود و از خداوند می‌خواهد راه گشودن طلسم را به او نشان دهد. شب هنگام، پیری به خواب او می‌آید و چگونگی گشودن طلسم را به او نشان می‌دهد. نیز به او یادآوری می‌کند که دیوی این طلسم را به پا کرده است. باید دست او را ببندی و راز گشودن طلسم را از او بجویی. جهانگیر همان گونه که پیر گفته بود، عمل می‌کند. دیو بر او ظاهر می‌شود و با جهانگیر نبرد می‌کند. جهانگیر او را اسیر می‌کند و راز دژ را از او می‌پرسد. این دیو در این بخش از داستان، زشت کردار و زشت گفتار نیست. به دور از دروغ و جادویی است و همان گونه که خود نیز ادعا می‌کند که از دروغ و زشتی به دور است، با جهانگیر راستی پیشه می‌کند و راز گشودن طلسم و بیرون بردن گنج را به او می‌گوید. اگر چه دیو راستی پیشه می‌کند؛ اما با گشوده شدن طلسم، جان از تنش بیرون می‌رود. گویی مأموریت او به پایان رسیده و مأموریت او مانند دیگر همتایانش در دیگر منظومه‌ها تنها در مراقبت از گنج تا رسیدن پهلوان مورد نظر است که اغلب هم از خاندان زال هستند. گفتنی دیگر اینکه اغلب با کشته شدن دیوی که مأمور نگهداری و محافظت از قلعه است، رخدادهای غیر طبیعی رخ می‌دهد و اغلب جهان را گردی تیره و تار فرا می‌گیرد و سرانجام با شکسته شدن حصار، گنج‌های زیادی نصیب پهلوان و لشکر همراه او می‌شود. اغلب، پهلوان پس از گشودن حصار، بخشی از گنج را برای پادشاه می‌فرستد. (همان، صص ۲۲۹-۲۳۶).

۲-۴- در فرامرزنامه، فرامرز در ادامه سفر خود به کلان کوه- مأوای دیوان- می‌رسد. با آنها می‌جنگد؛ اما از نبرد با آنها ناتوان می‌شود و نمی‌تواند به درون قلعه راه یابد. شب هنگام به خواب می‌رود. رستم به خواب فرامرز می‌آید و به او می‌گوید: شب هنگام برخیز و تنها به درگاه دژ برو. پروردگار خود راه ورود به دژ را به تو نشان خواهد داد. فرامرز از خواب برمی‌خیزد و به درگاه دژ می‌رود. سواری نزد او می‌آید، او را به درون قلعه می‌برد و خود نمان می‌شود. (همان، ص ۳۶۸).

۲-۵- در پایان داستان فرامرزنامه، زال به ناچار به همراه اهالی سیستان در دژی پنهان می‌شود. سپاه بهمن او را محاصره می‌کند. گرشاسب به خواب زال می‌آید و خطاب به زال می‌گوید: نگران غذا نباش. برای تو انباری از غله باقی گذاشته‌ام و سپس نشانی آنجا را به زال می‌دهد. زال نخست گمان می‌کند اهریمن قصد فریب او را دارد؛ اما باز به گفته گرشاسب گوش فرا می‌دهد و پس از گشودن آنجا انباری از غله می‌یابد که همه ساکنان قلعه را بهره‌مند می‌کند و از گرسنگی نجات می‌دهد. (همان، ص ۴۳۶). تکرار همین داستان در بهمن نامه نیز هست (ایران‌شاه، ۱۳۷۰، ص ۲۹۸).

۲-۶- در بهمن نامه، بهمن در مسیر رسیدن به دخمه‌گاه در حالی که اندیشه سوزاندن دخمه خاندان رستم را در سر می‌پروراند، خوابی دهشتناک می‌بیند. او در خواب می‌بیند کیخسرو، فریدون و سیاوش جام می در دست دارند و دست در دست یکدیگر در حرکتند. از آنها می‌پرسد: به کجا می‌روید؟ آنها در پاسخ می‌گویند: بهشت. بهمن از آنها می‌خواهد که او را هم با خود ببرند؛ اما آنها او را ستمکاره می‌خوانند:

مرا هر سه گفتند کای تیره رای به مینو ستمکاره را نیست جای
تو نام نکو خواهی اندوختن به آتش تنی چند را سوختن
که پیوسته بودند در پیش ما شکسته سپاه بد اندیش ما
(ابی‌الخیر، ۱۳۷۰، ص ۴۲۲)

و سیاوش با چوبی به سر بهمن می‌زند که در اثر درد آن از خواب برمی‌خیزد. معبر او را از سوزاندن دخمه بر حذر می‌دارد و بهمن هم سوگند یاد می‌کند که به دخمه آسیبی نرساند.

۲-۷- پس از آنکه زنگیان قلواد را اسیر می‌کنند و با خود می‌برند، سام در آشفتگی و نگرانی به خواب می‌رود. فریدون به خواب او می‌آید و او را به شادی و ترک غم دعوت می‌کند. به او نوید متولد شدن رستم و دلاوری‌های او را می‌دهد. هم‌چنین رخدادهایی که سام در آینده برایش اتفاق می‌افتد و نیز دلیری‌های او را شرح می‌دهد. دستی بر سر سام می‌کشد و سام:

همان لحظه بیدار گردید آن ز گفت فریدون بشد شادمان
(خواجوی کرمانی، ۱۳۸۶، صص ۶۷-۶۹)

۲-۸- هنگامی که سام در طلسمات عالم افروز گرفتار می‌شود، فرهنگ دیوزاده، برای نجات او راهی می‌شود. در راه به بیابانی خشک و سوزان می‌رسد و از شدت تشنگی به خواب می‌رود. در خواب حضرت آدم نزد او می‌آید و راز گشودن آن طلسمات را به او می‌گوید. راز گشوده شدن طلسم بر روی لوحی نوشته شده است که نخست دیوزاده باید درختی را از جای بکند و سپس راهنمای گشودن طلسم را که به خون نوشته شده است، بخواند. در واقع فرهنگ دیو با راهنمایی حضرت آدم و با کمک نام‌های خداوند که بر روی لوح نوشته شده است از چند خان از جمله قلعه، آتش، نهنگ و دریای جوشان می‌گذرد و دوستانش را نجات می‌دهد. (همان، صص ۳۷۷-۳۸۲).

۲-۹- سام پس از اینکه طلسمات قلعه جمشید را می‌شکند و وارد قلعه می‌شود، در خواب جمشید را می‌بیند که بر تختی از زر نشسته و جام می‌به او می‌دهد. سپس جمشید به توصیف خود می‌پردازد و سه چیز به رستم می‌بخشد: ۱- جام گیتی نما- شمشیر ۳- بخشی از طلسم را که به دست سام گشوده شده است؛ و پیش‌بینی می‌کند که بخش دیگر را نیز رستم می‌گشاید. هم‌چنین از سام می‌خواهد ارقم دیو را که بچه‌های سیمرغ را می‌رباید، از میان بردارد. (همان، صص ۵۳۸-۵۴۰).

۲-۱۰- آبتین در خواب جمشید را می‌بیند که نزد او می‌آید، چشم او را می‌بوسد و طوماری را به او می‌دهد. جمشید از آبتین می‌خواهد به ایران بازگردد و ضحاک را به کین پدر از میان بردارد. آبتین با دیدن این خواب آهنگ ایران می‌کند. (ایران‌شاه، ۱۳۷۷، صص ۳۵۵-۳۵۶).

۲-۱۱- آبتین در خواب می‌بیند در حالی که در باغی در کنار چشمه آب نشسته است و تاج گوهرنگار بر سر دارد، ناگهان جمشید سوار بر اسب از راه می‌رسد، او را بر

پشت خود سوار می‌کند و با خود می‌برد. کامداد از این خواب به مردن آبتین تعبیر می‌کند. (همان، صص ۳۷۱-۳۷۳).

۳- جنگ ابزارهای پهلوان فوت شده

۳-۱- سام با طلاج جادو نبرد می‌کند. او را شکست می‌دهد و چون آهنگ بریدن سرش می‌کند، ناگهان پنهان می‌شود. به گفته رحمان جنی، سام با شمشیر معمولی نمی‌تواند او را شکست دهد، تنها با گرز و تیغی که جمشید در طلسم گذاشته و نام خداوند بر آن نوشته شده است، می‌تواند او را شکست دهد (خواجه کرمانی، ۱۳۸۶، ص ۵۲۵).
۳-۲- هنگامی که سام به دخمه تهمورث می‌رسد، تهمورث برای سام شمشیری به یادگار گذاشته است که بر روی آن نام سام نوشته شده است و تهمورث از او خواسته به وسیله آن دیوان را از میان بردارد. (همان، صص ۵۴۴-۵۴۸).

نتیجه گیری

بررسی منظومه‌های پهلوانی پس از شاهنامه فردوسی نشان می‌دهد که قهرمانان، پادشاهان و پهلوانان فوت شده به سه شکل در این منظومه‌ها حضور یافته‌اند و در سیر داستان دگرگونی ایجاد کرده‌اند: الف)- یکی از موضوعاتی که در منظومه‌های پس از شاهنامه فردوسی به وفور یافت می‌شود و تقریباً از بافت و شیوه‌ای یکسان بهره می‌گیرد، این است که در بیشتر این منظومه‌ها پهلوان در مسیر دلاوری‌های خود به دخمه- ای می‌رسد که آن دخمه دارای ویژگی‌هایی مشترک است: ۱- این دخمه‌ها از آن پادشاه- تهمورث، هوشنگ، جمشید- و یا پهلوان- سام، رستم، نریمان- است که پیش از آن در شاهنامه با کردارهای آنها آشنا شده‌ایم. ۲- پهلوان در گذشته، موجودی اهریمنی مانند دیو و یا گرگ را به عنوان نگهبان آن دخمه و بویژه گنجی که در آن قرار دارد گماشته است. گفتنی مهم اینکه این دیوها پس از ورود قهرمان داستان به دخمه، مأموریتشان به پایان می‌رسد و به دست قهرمان داستان کشته می‌شوند. ۳- در این

دخمه‌ها لوحی وجود دارد که بر روی آن پند نامه‌ای نوشته شده است. بیشتر این پند نامه‌ها خطاب به قهرمان داستان نوشته شده و شخص درگذشته پس از یادآوری دلاوری‌ها، شجاعت‌ها و برخورداریهای خود، از بی‌اعتباری جهان سخن می‌گوید و قهرمان داستان را از دل بستن به دنیا بر حذر می‌دارد. ۴- صاحب دخمه که اغلب از آمدن قهرمان داستان آگاه است و نام و نشان او را می‌داند، برای او گنجی به یادگار گذاشته است که گاه مادی است و گاه نیز پندی است که صاحب دخمه از آن به گنج تعبیر کرده است. ۵- اغلب پهلوان پس از گذر از دشواری‌ها و موانع زیاد به این دخمه-ها می‌رسد. به دیگر سخن، این گنج‌ها به عنوان پای رنج به قهرمان و پهلوانی داده می‌شود که پس از گذر از خان‌ها و یا خانواره‌ها به آن دخمه رسیده است. دیگر اینکه پهلوان پس از یافتن گنج، اغلب به سفارش صاحب دخمه، بخشی از گنج را برای پادشاه می‌فرستد. ب)- گاهی نیز پادشاه/ پهلوان و یا پیامبر درگذشته به خواب قهرمان داستان می‌آید و به یکی از سه گونه زیر در داستان اثر می‌گذارد: ۱- قهرمان داستان را که در وضعیتی بحرانی قرار گرفته و دچار سرگشتگی شده است راهنمایی می‌کند. ۲- به گونه‌ای نمادین پیام آور مرگ و یا خوش بختی قهرمان داستان می‌شود. ج)- در برخی از این منظومه‌ها نیز قهرمان داستان با جنگ ایزاری که از پهلوان درگذشته بر جای مانده است، نبرد می‌کند

یادداشت‌ها:

- ۱- مانند به اسارت گرفته شدن دختران گشتاسب و اقدام اسفندیار برای رهایی آنها که یادآور هفت خان اسفندیار نیز هست.
- ۲- درباره ریشه واژه دخمه، رک: مینوی، ۱۳۷۴، ص ۱۲؛ بارتلومه، ۱۹۶۱، ص ۶۷۵؛ نیبرگ، (چایچی)، ۱۳۸۱؛ تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۶۲؛ مری بویس، ۱۳۷۴، ص ۱۵۶.

منابع و مأخذ:

الف) کتاب‌ها

- ۱- ابی‌الخیر، ایرانشاه. (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*. به تصحیح رحیم عقیقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲- _____ (۱۳۷۷). *کوش‌نامه*. به تصحیح جلال متینی. تهران: علمی.
- ۳- اسدی طوسی، ابونصر علی (۱۳۱۷). *گرشاسب‌نامه*. تصحیح حبیب یغمایی. تهران: دنیای کتاب.
- ۴- بویس، مری (۱۳۷۴). *تاریخ کیش زرتشت*. ترجمه همایون صنعتی زاده. تهران: توس.
- ۵- پورداوود، ابراهیم (۱۳۵۶). *یسنا*. تهران: دانشگاه تهران.
- ۶- _____ (۱۳۷۷). *یشت‌ها*. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۷- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- ۸- جین‌گرین، میراندا (۱۳۷۶). *اسطوره‌های سلتی*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- ۹- چایچی امیرخیز، احمد و محمدرضا سعیدی هرسینی (۱۳۸۱). *نگاهی به تدفین تابوتی در ایران باستان*. تهران: سمیرا.
- ۱۰- خواجوی کرمانی، محمود (۱۳۸۶). *سام‌نامه*. به تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.
- ۱۱- ژیران، ف و گ لاکونه و دیگران (۱۳۷۵). *فرهنگ اساطیر آشور و بابل*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: فکر روز.
- ۱۲- شرف‌الدینی، سعیده (۱۳۷۹). *چگونگی تدفین مردگان در عصر آهن در فلات مرکزی ایران*. تهران: زهد.
- ۱۳- *فرامرزن‌نامه* (۱۳۸۶). به تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: دنیای کتاب.

- ۱۴- قرشی، امان الله (۱۳۸۰). آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی. تهران: هرمس.
- ۱۵- کراچی، روح انگیز (۱۳۸۲). بانوگشسب نامه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۶- کندری، مهران (۱۳۷۲). دین و اسطوره در آمریکای قرون وسطا (پیش از کلمب). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- ۱۷- کوسج، شمس الدین محمد (۱۳۸۷). برزنامه. (بخش کهن). به تصحیح اکبر نحوی. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- ۱۸- کوچیکی، کتاب مقدس آیین شیئتو (۱۳۸۰). ترجمه احسان مقدس. تهران، نیروانا.
- ۱۹- مادح، قاسم (۱۳۸۰). جهانگیرنامه. به کوشش ضیاء الدین سجادی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی.
- ۲۰- مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۷۷). شهریار نامه. به تصحیح غلامحسین بیگدلی. تهران: بیک فرهنگ.
- ۲۱- مک کال، هنریتا (۱۳۷۳). اسطوره‌های بین النهرینی. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- ۲۲- مینوی، مجتبی (۱۳۵۴). داستان‌های حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه. تهران، بنیاد شاهنامه فردوسی.
- ۲۳- نوشین، عبدالحسین (۱۳۸۷). واژه نامک (واژه‌های دشوار شاهنامه‌ی فردوسی). تهران: روزگار.
- ۲۴- نیبرگ، ساموئل (۱۳۵۹). دین‌های ایران باستان. ترجمه س. نجم آبادی. تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.
- ۲۵- ویو، ژ (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر مصر. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران، فکر روز.

ب) مقالات

- ۱- آموزگار، ژاله (۱۳۷۱). دیوها در آغاز دیو نبودند. کلک، ش ۳۰. صص ۱۶-۲۴.
- ۲- احمدی، جمال (۱۳۸۴). شناخت اسطوره اکوان دیو. نشریه کاوش نامه زبان و ادب. ش ۱۰. صص ۱۰۷-۱۲۸.
- ۳- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۸۷). دیوان در متون اوستایی و فارسی باستان. مطالعات ایرانی. ش ۱۴. صص ۵۱-۶۴.
- ۴- _____ (۱۳۸۸). دیوان در متون پهلوی. مطالعات ایرانی. ش ۱۵. صص ۴۱-۵۴.
- ۵- برزگر خالقی، محمد رضا (۱۳۷۹). دیو در شاهنامه. ش ۱۲. صص ۷۶-۱۰۰.
- ۶- بشاش، رسول (۱۳۸۱). سنگ دخمه چم اسبه. نشریه کتاب ماه هنر. شماره ۴۹ و ۵۰. صص ۸۶-۸۹.
- ۷- حسام‌پور، سعید و عظیم جبار (۱۳۸۹). خان و خانواره در حماسه‌های ملی پس از شاهنامه. نشریه مطالعات ملی. ش ۲. صص ۱۲۷-۱۵۲.
- ۸- حسن‌پور، حسین و زیور قلی زاده (۱۳۸۵). بررسی مفهوم دیو از اوستا تا شاهنامه. نشریه دانشکده علوم انسانی دانشگاه سمنان. ش ۱۶. صص ۱۵-۳۸.
- ۹- حکمت، علی اصغر (۱۳۰۶). دخمه شاپور اول. نشریه تعلیم و تربیت. ش ۳۲ و ۳۳. صص ۴۶۷-۴۷۸.
- ۱۰- حیدری، احمد (۱۳۸۳). قدمگاه، گور، نیایشگاه صخره‌ای از دوره هخامنشی. نشریه فرهنگ و هنر. ش ۳۶ و ۳۷. صص ۱۷۵-۱۸۹.
- ۱۱- خالقی مطلق، جلال (۱۳۵۶). یکی دخمه کردش ز سم ستور. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. ش ۱۲۴. صص ۴۶۲-۴۷۰.
- ۱۲- رضی، هاشم (۱۳۷۰). مرگ در دیانت زرتشتی. نشریه آینده. ش ۹-۱۲. صص ۳۲-۴۶.

- ۱۳- طباطبایی، احمد (۱۳۴۳). دیو و جوهر اساطیری آن. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. ش ۸، صص ۳۹-۴۵.
- ۱۴- متینی، جلال (۱۳۶۳). روایتی دیگر از دیوان مازندران. ایران نامه. ش ۹، صص ۱۱۸-۱۳۴.
- ۱۵- مهدی‌زاده، علی (۱۳۷۹). مرگ و مراسم تدفین در دین مزدایی. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ش ۱۵۳-۱۵۴، صص ۳۵۳-۳۷۰.
- ۱۶- میرزای ناظر، ابراهیم (۱۳۷۰). تفسیر وژاه دیو و پری. چیستا. ش ۸۲ و ۸۳، صص ۱۸۷-۱۹۴.

ج- منابع لاتین

- 1- bartholomae. 1961, altiranisches wörterbuch, berlin
2- soderblome, Nathan, "death and disposal of the dead" ERE, ed by: j. hastig, vol. 4.

